دیدار با خانواده های معظم شاهد

اسحاق دستگزین رئیس سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان هرمزگان به اتفاق معاونت فرهنگی سازمان از اسحاق عامری سیاهویی فرزند شهید گرانقدر اسحاق عامری سیاهویی که موفق به اختراع سرنگ هوشمند و دستگاه تشخیص همزمان چندین گروه خونی با مکانیزم ولتاژ و جریان گردیده و در مسابقات اختراع و نوآوری ژنو مدال طلا و نقره دریافت نموده بود دیدار نمودند.

دستگزین در این دیدار درخشش فرزندان شهدا و ایثارگران در عرصه های علمی و حضور در مسابقات ملی و جهانی را مایه عزت و افتخار ملت ایران بویژه جامعه ایثارگری دانست . دستگزین با تجلیل از فرزند شهید عامری سیاهویی لوح تقدیر و هدیه به ایشان تقدیم نمود.

رئیس سازمان بنیاد شهید و امورایثارگران استان هرمزگان همچنین با خانواده شهید فریدون انصاریان در بندرعباس دیدار نمود و ضمن تجلیل از شهیدان مسائل و مشکلات خانواده شهید را مورد بررسی قرار داد.

حتی یک ریال

عبدالرسول شش ساله بود که قرائت کل قرآن را یاد گرفت . همه انگشت به دهان مانده بودند ، پدرش بقالی کوچکی داشت که خرجی خانواده را از آن در می آورد ، او با سن کوچکش به حسابهای بقالی رسیدگی می کرد ، همیشه به پدرش می گفت : به خاطر ما حق نداری حتی یک ریال بیشتر از مردم بگیری .

عباسی : دیگر پانزده روز از ازدواجمان گذشته بود که با اجازه شوهرم رفتم اندیمشک و چون دوره بهیاری را گذرانده بودم در یکی از بیمارستان های شهر مشغول کار شدم . شب سردی بود ، به خاطر حمله های هوایی برق محوطه بیرون بیمارستان را قطع کرده بودند و همه جا تاریک بود یکی از دکترها یک بسته کوچک داد به من و گفت : ببرم سردخانه تحویل بدهم ، چون همه جا تاریک و خلوت بود تصمیم گرفتم بدوم تا زودتر برسم که در حین دویدن پایم به جایی گیر کرد و خوردم زمین و بسته از دستم افتاد ، رفتم نزدیک تا بسته را بردارم ، بسته باز شده بود از صحنه ای که دیدم رنگم پرید. دست عباسی دیگر در آن بسته بود . جای سوزن انداختن نبود عملیات شده بود و پشت سرهم مجروح می آوردند آن قدر مجروح آورده بودند که دیگر هیچ جایی خالی نبود حتی تمام محوطه بیمارستان و راهروها هم پر بود از مجروح . نوجوان چهارده – پانزده ساله ایی را دیدم که حالش خیلی بد بود ، بلافاصله او را گذاشتم روی یکی از تختهای چرخ دار و شروع کردم به دویدن به طرف اتاق عمل ، به دکتر گفتم : این بچه حالش خیلی بد است ، خون زیادی از او رفته ، خواهش می کنم کاری بکنید ، دکتر گفت : خودت بیا داخل اتاق عمل را ببین ، وقتی وارد شدم جای سوزن انداختن نبود ، یکی از یکی حالش وخیم تر بود و من با آن امکانات کم فقط می توانستم دعا کنم .

عیادت :پدرش اجازه نمی داد برود جبهه یک روز آمد و گفت : پدر جان ! می خواهیم با چند تا از بچه ها برویم دیدن یک مجروح جنگی ، پدرش خیلی خوشحال شد ، سیصد تومان هم داد تا چیزی بخرند و ببرند ... چند روزی از او خبری نبود ، تا اینکه زنگ زد و گفت : من جبهه ام ! پدرش گفت : مگر نگفتی می روی به یک مجروح سر بزنی ؟ گفت : چرا ولی آن مجروح آمده بود جبهه ، پدرش فقط پشت تلفن گریه کرد .

مسافران بهشتی

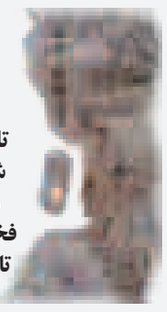

نام : غلام
نام خانوادگی : ذاکری نیا
نام پدر : هاشم
تاریخ تولد : ۰۱ /۰۷ /۱۳۳۴
ش .ش : ۴۶۱
محل صدور شناسنامه : فخرآباد
تاریخ شهادت : ۱۰ /۰۲ /۶۱

پدر بزرگوارم هاشم عباس ذاکری سلام . امیدوارم که خداوند صبر وشکیبائی به شما بدهد. پدرجان قبل از هرچیز از شما حلالیت می طلبم که مرا حلال بکنید و برایم طلب آمرزش نمائید ومن شرمنده ام که نتوانستم آن طور که باید وظیفه فرزندی خود را انجام دهم و بخاطر وظیفه ای که بگردنم مانده و نتوانستم اداکنم ، از شما طلب بخشش می نمایم و همین طور ازمادر مهربانم و خواهرانم بخصوص خواهرعزیزم زهرا واما بعد پدرجان همان طور که می دانید مملکت ما درحال جنگ است و بخاطر دفع تجاوز دشمن نیاز به خون شهید دارد و می بینید که جوانان این مملکت چطورعاشقانه به استقبال شهادت می روند و از میهن اسلامی خود دفاع می کنند و آنها همه پدر دارند و مادر دارند و برای آنها عزیزند و با تمام مهر و محبتی که بین آنها وجود دارد ولی در راه خدا از همه چیزخود می گذرند و در راه، راه معبود نثارمی کنند. پدرجان اگرخدا خواست و من شهید شدم در سوگ من گریه نکنید و اشک نریزید بخاطر اینکه کسی چیزی در راه خدا بدهد، برایش گریه نمی کند و افسوس نمی خورد.

جسد من درقبرستان دهوسطی دفن کنید. تشریفات هم لازم نیست خیلی ساده و بعد در تربیت فرزندانم بکوشید.

آنها را با راه خدا آشنا سازید و نگذارید که رنج بی پدری احساس بکنند. حتما" آنها را به مدرسه بفرستید ، قرآن خواندن به آنها بیاموزید، آنها را نمازگزار بار بیاورید. اما بعد این مختصر وسائل زندگی وخانه که من دارم متعلق به همسرم و فرزندانم می باشد.کسی آنها را آزار واذیت نکند.

درپایان عرایضم از تمام فامیلان وآشنایان خداحافظی و طلب آمرزش می نمایم و از آنها می خواهم براه خدا بروند از امام امت و این جمهوری اسلامی ایران پشتیبانی نمایند و نگذارند که دشمن برما تسلط یابدو بر ما بتازد و دوباره ما را به بند بکشد.

زندگینامه شهید ابراهیم تنیده

شهید ابراهیم دوره متوسطه خود را در دبیرستان ابن سینا بندرعباس آغاز نمود. در رشته علوم تجربی به تحصیل پرداخت. دوران دبیرستان او مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود. او شیفته امام و انقلاب بود. وقتی صحبت های امام را از تلویزیون می شنید اشک از چشمانش جاری می شد. امام تمام وجودش را تسخیر کرده بود. شهید ابراهیم بعد از گذراندن دوره ی آموزشی مقدماتی با کسب اجازه از مادرش در بیست و سوم خردادماه شصت و یک برای اولین بار بمدت ۴ ماه عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد.

شهید ابراهیم تنیده در یکم اردیبهشت سال ۱۳۴۴ در روستای شمیل میناب پا به دنیا نهاد. پدرش علی تنیده کشاورز و بی سواد بود. مادر او خانم آمنه چُرد که او نیز از سواد بهره ای نداشت و در کار کشاورزی به شوهر خود یاری می رساند. درآمد خانواده در حد متوسط بود. دین اسلام و مذهب آنها شیعه اثنی عشری بود.

ابراهیم ۲ سال کامل از مادر خود شیر خورد و در کودکی از سلامتی کامل برخوردار بود. زمانی که شهید ۶ ماهه بود، پدرش از مادر او جدا می شود و تا پایان دوره ابتدایی نزد مادرش بسر برد. ولی بدلیل نبود مدرسه راهنمایی در روستای سرخنگی برای ادامه تحصیل به شهر بندرعباس مهاجرت می کند و تا زمان شهادت نزد برادر بزرگ خود زندگی می کند.

برادرش می گوید: ما خانه بسیار کوچکی داشتیم. او طوری رفتار می کرد که مراعات حال ما بشود، خیلی از کارهایش را خارج از خانه انجام می داد. برای اینکه مزاحم نباشد شب ها مطالعه خود را بالای پشت بام انجام می داد و صبح ها خیلی زود از پشت بام پایین می آمد تا اسباب ناراحتی همسایگان فراهم نشود. هر غذایی که درست می کردیم می خورد و هر لباسی که برایش می خریدم، می پوشید. بچه سر براهی بود.

با اینکه خانه ما در محله دوهزار دستگاه بود و بچه های شرور زیادی داشت ولی جو محله کمترین اثری در رفتار او نداشت. درسش را بخوبی می خواند و نیازی به مراقبت من نداشت. در فامیل ما کسی که در رفتار و اخلاق شبیه او باشد یافت نمی شد. پدرم می گفت: این اخلاق را خدا به او هدیه کرده. کمتر بچه ای پیدامی شد که بدون مراقبت مستقیم پدر و مادر و به دور از چشمان آنها هم به فکر تحصیل باشد و هم رفتار نیکی داشته باشد و هم آداب مذهبی و دینی خود را انجام دهد.

او از کلاس سوم ابتدایی به مکتبخانه می رفت و از کودکی با قرآن انس گرفت. او در ایام محرم به مراسم تعزیه و روضه خوانی امام حسین می رفت. شاید تقیّد مادر به بردن ابراهیم در ایام کودکی به مراسم سید الشهدا بی ارتباط با عشق او به امام حسین نبود. او با بردن نام امام حسین (ع) قطرات اشک به گونه هایش روان می شد.

شهید ابراهیم تنیده دائم الوضو بود و بسیار قرآن می خواند. شهید ابراهیم تنیده دوران راهنمایی خود را در مدرسه بیهقی بندرعباس سپری می کرد. در هیمن ایام بود که پایش به مسجد امیرالمومنین ششصد دستگاه باز شد و در نماز و مراسم های آن شرکت فعال داشت.

او اوقات فراغت خود را با حضور در کتابخانه مسجد سپری می کرد و در تابستان در کلاسهای تابستانی مسجد شرکت فعال داشت. او در انجمن اسلامی مدرسه عضو بود و در تهیه روزنامه دیواری و مقالات پیش قدم بود. فعالیت او در حزب جمهوری اسلامی نیز نشانگر علاقه او به انقلاب بود. او به کتاب و کتابخوانی علاقه زیادی داشت و آثار دکتر شریعتی و علامه مطهری و آیت الله دستغیب را زیاد مطالعه می کرد. کتابخانه کوچکی را برای خود در خانه درست کرده بود.

او کارهایش را با برنامه ریزی منظم انجام می داد و برای تمام ساعات شبانه روز دارای برنامه از قبل طراحی شده بود. میعادگاه او و دوستانش بهشت زهرا بود، نماز جمعه او ترک نمی شد. در کار خیر پیش قدم بود و در گروههای امر به معروف و نهی از منکر که با بد حجابی و مفاسد اجتماعی مبارزه می کردند شرکت داشت. او در طول سال روزه می گرفت و پیش از ماه رمضان به استقبال ماه مبارک می رفت. شیفته شرکت در دعاهای کمیل و توسل بود.

با وجود اینکه پدرش از مادر او جدا شده بود. در ایام فراغت به کمک پدر می شتافت و در کارها به او کمک می کرد. او در نامه های جبهه خود مکرراً برادران خود را به شرکت در جلسات قرآن و انجام فرائض دینی مثل نماز و روزه سفارش می نمود. از آنها خواسته که پشتیبان امام و انقلاب باشند. اهل مطالعه باشند و احترام به پدر و مادر را داشته باشند.

شهید ابراهیم در کنار فعالیت های مذهبی از ورزش نیز غافل نبود و به فوتبال علاقه زیادی داشت و مقداری از وقت خود را صرف بازی کردن می کرد. او در کارهای خانه به خانواده برادرش کمک می کرد و مقداری از وقت خود را جهت مطالعه روزنامه ها صرف می کرد. او در خواندن نماز اول وقت اهتمام زیادی داشت. با پیروزی انقلاب شور و حال عجیبی همچون بقیه نوجوانان در ابراهیم ایجاد شد.

او که تازه از روستا به شهر آمده بود و در دوره راهنمایی تحصیل می کرد همراه با برادر بزرگش در تظاهرات ضد رژیم شرکت می کرد. و یکبار بهمراه برادرش انبار مشروب فروشی را که در خیابان بلوکی بندرعباس بوده آتش می زند.

شهید ابراهیم بعد از پیروزی انقلاب با شدت گرفتن فعالیت های ضد انقلابی گروههای منحرف چپ مانند چریک های فدایی خلق، ژیکار، مجاهدین خلق و حزب توده با مطالعه کتب علامه مطهری خود را آماده پاسخ گویی به شبهات این افراد نمود.

خلیل برادر او می گوید: با هم به ساحل دریا محلی که انواع و اقسام نشریات و کتب گروهک های منحرف عرضه می شد می رفتیم و بساط آنها را به هم می ریختیم و فرار می کردیم. گاهی خودش به تنهایی بساط آنها را به هم می ریخت و فرار می کرد و بعضی اوقات این عملیات به درگیری فیزیکی هم منجر می شد و برای آگاهی از اندیشه های آنان به کتابخانه ای که در چهارراه مرادی شهر بندرعباس که متعلق به گروهک حزب توده بود می رفت و آن را به مرکز فساد فکر و اندیشه می نامید.

شهید ابراهیم دوره متوسطه خود را در دبیرستان ابن سینا بندرعباس آغاز نمود و در رشته علوم تجربی به تحصیل پرداخت. دوران دبیرستان او مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود. او شیفته امام و انقلاب بود. وقتی صحبت های امام را از تلویزیون می شنید اشک از چشمانش جاری می شد. امام تمام وجودش را تسخیر کرده بود. شهید ابراهیم بعد از گذراندن دوره ی آموزشی مقدماتی با کسب اجازه از مادرش در بیست و سوم خردادماه شصت و یک برای اولین بار بمدت ۴ ماه عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد.

او ۲۷ خرداد ماه شصت و یک وارد اهواز می شود و به دشت آزادگان به محل استقرار تیپ ثارالله برده می شود و سپس به منطقه کوشک اعزام می شود و در قسمت حمل مهمات مشغول به خدمت می شود . او که در هنگام اعزام موفق به دیدن پدر و گرفتن رضایت نامه نشده بود در نامه اش به پدر خود می نویسد: پدر جان شاید بخواهید دلیل آمدن من به جبهه را بدانید. من نتوانستم در شهر بمانم و شاهد شهید شدن همه جوانان و دوستان و آشنایان باشم در صورتیکه توانایی شرکت در جنگ را دارم لذا به بسیج مراجعه کردم و اعزام شدم و چون شما آن وقت راضی نبودید شما را با خبر نکردم و حال می خواهم این را بگویم که تنها چیزی که مرا ناراحت می کند ناراضی بودن شماست که انشاءالله در جواب نامه رضایت خود را اعلام می کنید.

یک ماه بعد مجدداً عازم جبه های نبرد شد. دفعه دوم او ۶ ماه در جبهه ماند. او از راه دور هم صله رحم خود را ترک نمی کرد و مرتب به پدر و مار، خواهران و برادران و خویشاوندان نامه می نوشت و از احوال آنها جویا می شد.

شهید ابراهیم از سال ۶۱ تا زمان شهادت یعنی سال ۶۵ بطور متناوب به جبهه می رفت. شهید ابراهیم بعد از اخذ دیپلم با شرکت در کنکور سراسری در سال ۱۳۶۳ در رشته علوم تجربی مرکز تربیت معلم شهید باهنر بندرعباس پذیرفته شد. او تلاش زیادی کرد که در رشته پزشکی یا دارو سازی قبول شود. اما بدلیل حضور در جبهه این مهم برایش میسر نشد.

اما از رشته ترتبیت معلم خود احساس رضایت می کرد و در این دوران فقط تابستانها به جبهه می رفت. او حقوق ناچیز دوره تربیت معلم خود را به مادرش داد تا صرف اداره زندگی خود کند.

شهید ابراهیم دوره های تکمیلی تخریب و انفجارات و غواصی را در جبهه گذراند و در مناطق عملیاتی فاو، شلمچه، و خرمشهر و کوشک حضور داشت. او در عملیات کربلای ۴ از ناحیه سر و سینه و شکم مورد اصابت تیر قرار گرفت و به فیض شهادت نایل شد.دوستانش نقل می کنند او را بعد از عبور از اروندرود در ابتدای نی زارهای جزیره ام الرصاص که خط عراقی ها بود دیدیم.

محمود رمضانپور از دوستان شهید نقل می کند: قبل از عملیات و الفجر۴، عراق محل استقرار گردانها را بمباران کرد. عملیات گردان ۴۲۲ و بچه های تخریب این گردان لغو شد. من برای تحویل دادن لباس گرم غواص ها می رفتم. در راه شهید تنیده را دیدم. او از اینکه عملیات گردان لغو شده بسیار عصبی و ناراحت بود قرار بود با یک گردان دیگر برود. مرا بغل کرد و شروع به گریه کردن کرد و گفت: من می دانم که دیگر شما را نمی بینم. او که دید پای من برهنه است. یک دمپایی از درون وسایلش بیرون آورد و به من داد و برای همیشه از هم خداحافظی کردیم چون دیگر او را ندیدم. شهید ابراهیم از روح لطیفی برخوردار بود، در یکی از مناجاتهایی که از او به جا مانده می گوید: خدایا تو را سپاس می گویم که به من نعمت هستی عطا کردی، سپاس که نور هدایت را بر من نشان دادی. ای خدای بزرگ چگونه این همه نعمت تو را سپاس گویم.

کدام نعمت را سپاس کنم. نعمت هدایت، نعمت معرفت، نعمت ولایت، نعمت بازگشت به سوی تو یا نعمت نورانیت دل را.

خدایا فراموش نکرده ام آن لحظاتی را که در گمراهی محض بودم. بیاد دارم نافرمانی هایم را. خدایا بارالها، شرمنده ام از معاصی ام. خدایا فراز و نشیب های زندگی را بیاد دارم و بیاد دارم آن لحظاتی را که می لغزیدم و بعد نوای روح بخش تو بود که مرا به سوی خود می خواند. اگر این همه لطف و مرحمت تو نبود. معلوم نبود سرنوشت من چه می شد. خدایا دل به رحمت تو بسته ام خودت گفته ای که پشیمانان را خواهم بخشید.

شهید ابراهیم پس از شناسایی جدش توسط برادرانش در معراج شهدای اهواز بعد از تشیع جنازه با شکوه مردم بندرعباس در بهشت زهرا دفن گردید.

فردوس جنوب
گشت شبانه دریایی با لنج
توریستی سنتی – تور دریایی جنگل
حرا جزیره قشم و هرمز
اجرای جنگ شادی و موسیقی زنده با حضور بازیگران سیمای مرکز خلیج فارس
رستوران سنتی و عادی همراه با غذاهای دریایی و معمولی (سلف سرویس)
کافی شاپ
اردوهای علمی دانش آموزی و دانشجویی
تامین امنیت توسط نیروهای مجرب و کارآزموده
بیمه حوادث کلیه سرنشینان
دسترسی آسان (اسکله شهید حقانی)

مجموعه نرم افزارهای جامع و یکپارچه
طراح سیستم
تخفیف ویژه
مالیران :سیستم جامع مالی شهد: سیستم یکپارچه بازرگانی و فروشگاهی امین:سیستم یکپارچه حسابداری و بانکداری قرض الحسنه
بمناسبت بیست و چهارمین سالگرد تاسیس شرکت طراح سیستم به تمامی خریداران تا پایان دیماه تخفیف ویژه ۱۰ تا ۲۰ درصدی اعطا می گردد .
بندرعباس : آزادگان ۲۷ پلاک ۵ تلفن ۰۹۱۷۱۶۳۵۲۵۱ خاکسارنژاد- ۰۹۱۷۳۶۸۶۶۲۶
زبر دست- تلفکس ۳۳۵۴۴۸۱ ۰۷۶۱۳۳۳۱۹۲۲ Email:omid.khaksarnezhad@gmail.com